

## بدهت بی معنایی نگرش الوهی<sup>□</sup>

آلفرد آیر<sup>□□</sup>

ترجمه: فرشاد نوروزی

امروزه عموماً، یا حداقل نزد فلاسفه امری پذیرفته شده است که [امکان] اثبات وجود موجودی که دارای تمامی صفاتی باشد که معرف معبود<sup>□□□</sup> ادیان غیر انیمیستی باشد به نحو مدلل محال است. اما آنچه که چندان مورد تصدیق نیست این است که راهی وجود ندارد که وجود معبودی همچون خدای مسیحیت را حتی محتمل بدانیم. ولی اثبات این مسئله چندان دشوار نیست. چراکه اگر وجود چنین معبودی محتمل بود، آنگاه حکمی که بر وجود آن دلالت می کرد نیز فرضیه ای تجربی می بود. و در این صورت امکان استنتاج احکام تجربی یقینی از این فرضیه و فرضیه های تجربی دیگر نیز وجود داشت حال آنکه امکان استنتاج آن از دیگر فرضیات تجربی به تنهایی میسر نیست. درحالیکه چنین چیزی ممکن نیست. البته گاهی ادعا می شود که نظم متعین حاکم بر طبیعت دلیلی بین برای [اثبات] وجود آفریننده است. اما اگر گزاره «خدا وجود دارد» متضمن چیزی بیش از این مسئله نباشد که شماری از پدیدارهای معین در توالی مشخص در طبیعت روی می دهند، آنگاه دفاع از وجود آفریننده صرفاً به معنای دفاع از وجود ترتیب و نظم در طبیعت خواهد بود؛ و هیچ فرد مذهبی نیست که بپذیرد منظورش از ادعای وجود آفریننده همین باشد. آنها خواهند گفت که وقتی از خدا حرف می زنند، منظورشان یک هستی متعالی است که می توان او را از طریق نشانه های تجربی عینی شناخت، ولی مسلماً او را نمی توان در قالب همین ظواهر تعریف نمود. اما واژه «آفریننده» لفظی متافیزیکی است. و اگر «آفریننده» لفظی متافیزیکی باشد، آنگاه حتی احتمال وجود معبود را هم نمی توان متصور شد. به این دلیل که گزاره «خدا وجود دارد»، پاره گفتاری متافیزیکی را برمی سازد که نه می توان صادق دانست و نه کاذب. بر این اساس، تمام گزاره هایی که مدعی تعریف ماهیت معبودی ماورایی هستند فاقد هرگونه معنای حقیقی هستند.

نباید دیدگاه ما با رویکرد آتئیست ها و آگنوستیک ها نسبت به مدعیات دینی اشتباه گرفته شود. زیرا به اعتقاد یک آگنوستیک وجود آفریننده امری محتمل است که برای باور یا رد آن دلیلی [متقن] در دست نیست؛ آتئیست ها نیز دست کم عدم وجود معبود را امری محتمل می دانند. در حالیکه ما معتقدیم تمامی گزاره های دال بر ماهیت و چیستی خدا بی معنا هستند، بنابراین نظر ما نه تنها با دیدگاه این دو رویکرد وجه تقارنی ندارد و بر آراء شان صحنه نمی گذارد که مجادله حاکم بر آراء نیز روشن است، در عین حال عملاً در تقابل با این دو نگرش نیز می باشد. زیرا اگر این ادعا که «خدا وجود دارد» بی معنا باشد، آنگاه ادعای آتئیست ها دال بر اینکه «خدا وجود ندارد» نیز بی معنا است، زیرا تنها گزاره ای معنا دار است که [خود یا] نقیض آن کذب پذیر باشد.<sup>□□</sup>

همچنین آگنوستیک‌ها نیز علی‌رغم اینکه از گفتن وجود یا عدم وجود معبود خودداری می‌کنند با اینحال وجود معبودی ماورایی را به عنوان موضوعی معتبر منکر نمی‌شوند. آنها تصریح نمی‌کنند کدامیک از این دو گزاره «معبودی ماورایی وجود دارد» و «معبودی ماورایی وجود ندارد» حقیقتاً حکم به صدق یا کذب را ادا می‌کند. تمام آنچه می‌گویند این است که ما قادر به تشخیص و اثبات صدق هیچ یک نیستیم، لذا نباید خودمان را ملزم و مقید بدان کنیم. همانطور که دیدیم هیچکدام از این دو گزاره بیانگر هیچ قضیه‌ای نیستند. در نتیجه باور به آگنوستیک‌ها هم منتفی است.

این نکته را هم باید مدنظر داشت که در خصوص خدایانی که با اشیاء مادی همسان پنداشته می‌شوند، اظهارات مربوط بدانها ممکن است [گزاره‌هایی] معنادار باشند. برای مثال اگر کسی به من بگوید که وقوع تندر به تنهایی [دلیل] لازم و کافی اثبات گزاره‌ای دال بر خشم یهوه<sup>۱۱</sup> است، من از نحو واژگان نتیجه می‌گیرم که گزاره «یهوه خشمگین است» معادل «وقوع تندر» است. اما در ادیان پیشرفته علی‌رغم اینکه تا حدی مبتنی بر وحشت انسان از وقایع طبیعی و رای ادراک‌اش هستند، «آنکس» که تصور می‌شود عالم محسوس را اداره می‌کند خودش حاضر در عالم نیست؛ او مافوق عالم محسوس است و در بیرون از آن جای دارد؛ و متصف به ویژگی‌های فراتجربی است. اما تصور کسی که دارای صفات ذاتی غیرتجربی است به هیچ وجه مفهومی قابل درک نیست. ممکن است کلمه‌ای داشته باشیم که بر چنین «کسی» وضع کنیم، اما گزاره‌ای که چنین نامی در آن قرار گیرد مبین قضیه‌ای نیست که به تجربه تصدیق پذیر باشد؛ بنابراین نمی‌توان گفت که این کلمه دال بر چیزی است. و وقتی واژه «معبود» را برای ارجاع به چیزی ماورایی استفاده می‌کنیم همین مسئله وجود دارد. وجود صرف [یک] اسم کافی است تا در ذهن این پندار پرورنده شود که موجودیت حقیقی یا حداقل ممکن مشابه با آن [اسم] وجود دارد. تنها زمانی که به تحقیق صفات متصف به خدا را بررسی کنیم در می‌یابیم که «خدا» در دلالت چنین اسمی واقعیت ندارد.

این مقاله قصد ورود بیشتر و عمیق‌تر به بررسی مصادیق احساس دینی یا بحث درباره احتمال تداوم باورهای دینی را ندارد. ما تنها قصد پاسخ دادن به پرسش‌هایی را داریم که راجع به گفتمان امکان معرفت دینی است. موضوعی را که امید به اثبات آن داریم، رد هرگونه حقیقت ماورایی دین است. زیرا گزاره‌هایی که خداپرستان برای بیان حقایق ماورایی به کار می‌برند تقریباً بی‌معنا هستند.

یکی از ویژگی‌های جالب توجه حاصل از این بحث هماهنگی و ربط آن با [عقایدی] است که بسیاری از خداپرستان عادت دارند به خودشان بگویند. چراکه اغلب گفته می‌شود که ماهیت خدا رازی و رای فهم بشر است. اما گفتن اینکه چیزی و رای فهم بشر است به این معناست که آن غیرعقلانی است. و چیزی که غیرعقلانی باشد را نمی‌توان به نحو معنادار تعریف کرد. و همینطور می‌گویند که خدا موضوع و ابژه خرد نیست بلکه موضوع ایمان است. [چنین باوری] اعتراف به این است که وجود خدا چون قابل اثبات نیست باید بدان باور داشت. همچنین گاهی ادعا می‌شود که خدا موضوع شهود عرفانی محض است و بنابراین تعریف‌اش در واژگان معقول خرد نمی‌گنجد. و بنظرم بسیاری از خداپرستان به چنین ادعایی معتقدند. اما اگر بپذیریم که تعریف

خدا در قالب واژگان عقلانی ناممکن است آنگاه طبق چنین نظری این را هم باید بپذیریم که محال است گزاره ای معنادار باشد و در عین حال درباره خدا باشد. اگر عارفی بپذیرد که موضوع کشف و شهوداش تعریف ناپذیر است این را هم باید بپذیرد که اگر درباره آن شرحی دهد هم ناگزیر مهمل می گوید.

ممکن است عارف در این خصوص اعتراض کند که شهوداش حقایقی را برای او آشکار می کند که نمی تواند این حقایق را برای دیگران توضیح دهد؛ و ما که فاقد این قوه ی شهودی هستیم دلیلی نمی توانیم برای رد شناختی بودن این قوه داشته باشیم. اما عارف نه تنها نمی تواند قضایایی ارائه دهد که به تجربه تصدیق پذیر باشند بلکه اصلاً نمی تواند هیچ قضیه مفهومی و قابل درکی را ارائه کند. و بدین ترتیب می توان گفت که شهود او هیچ حقیقتی را بر او آشکار نمی سازد. و اینکه می گوید حقایقی را دریافته است اما نمی تواند شرحشان دهد نیز مهمل است. زیرا می دانیم که اگر او واقعاً آگاهی و معرفتی بدست آورده باشد باید بتواند آنها را بیان کند. و قادر می بود که به طریقی نشان دهد که چطور حقایقی را که کشف کرده است را می شود به نحو تجربی متعین نمود. حقیقت این است که او نمی تواند روشن کند که چه «می داند» یا حتی خودش آزمونی را برای محک تجربی صحت «معرفت» اش بنا گذارد، این موضوع نشان می دهد که حال شهود عرفانی وضعیت شناختی درستی نیست. در نتیجه توصیف کشف و شهود عارف هیچ آگاهی درباره ی عالم خارج بدست نمی دهد؛ او صرفاً اطلاعاتی غیرمستقیم درباره ی شرایط ذهنی خودش به ما می دهد.

این ملاحظات استدلال برآمده از تجربه دینی را که بسیاری از فلاسفه هنوز به عنوان استدلال معتبر در جانبداری از وجود معبود به کار می برند را رد می کند. این دست فلاسفه معتقدند که به لحاظ منطقی این امکان وجود دارد که انسان بی واسطه به خدا آگاهی یابد همانطور که انسان می تواند به مضمون-حس نیز آگاهی پیدا کند و دلیلی ندارد وقتی کسی می گوید شی ای زرد رنگ را دیده است به حرفش اعتماد کنیم، و وقتی می گوید خدا را می بیند، حرفش را رد کنیم. پاسخ این است که اگر کسی ادعا می کند خدا را می بیند مقصودش این است که نوع خاصی از مضمون-حسی را تجربه می کند، در این هنگام ما امکان صحت ادعایش را رد نمی کنیم. اما معمولاً کسی که ادعا می کند خدا را می بیند صرفاً به این ادعا بسنده نمی کند که یک احساس دینی را تجربه کرده است، بلکه مدعیست موجودی ماورایی نیز وجود دارد که ابژه و موضوع این احساس است؛ همانطور که کسی که می گوید شی ای زرد رنگ را دیده است معمولاً به همین بسنده نمی کند که صرفاً دامنه حس بصری اش چیزی زرد رنگ را در بر گرفته است، بلکه می گوید شی زرد رنگی وجود دارد که به مضمون-حسی او تعلق یافته است. و غیرعقلانی نیست که حرف کسی را که می گوید چیز زرد رنگ وجود دارد را بپذیریم و حرف کسی را که مدعی وجود معبود ماورایی را دارد را رد کنیم. زیرا گزاره «یک چیز مادی زرد رنگ وجود دارد» بیانگر یک قضیه ترکیبی واقع است که به نحو تجربی اثبات پذیر است اما گزاره «معبودی ماورایی وجود دارد» همانطور که دیدیم هیچ معنای حقیقی ندارد.

بنابراین نتیجه می گیریم که استدلال برآمده از تجربه دینی جملگی سفسطه آمیز و غلط هستند. اینکه افرادی دارای تجربیات دینی هستند از منظرگاه روانشناسی جالب توجه است اما خود به هیچ عنوان متضمن

وجود چیزی به مثابه معرفت دینی نیست، همچنانکه داشتن تجربیات اخلاقی متضمن وجود چیزی به عنوان معرفت اخلاقی نیست. خداپرستان، همانند اخلاق گرایان ممکن است باور داشته باشند که تجربیاتشان شناختی است اما تا زمانی که «معرفت» اش را در قضایای اثبات پذیر به تجربه مشخص و مدون نکنند ما اطمینان خواهیم داشت که خودشان را فریب می دهند. این بدین معناست که فلاسفه ای که کتاب هایشان را با این مدعیات که به شهود این یا آن «حقیقت» اخلاقی یا دینی را «دریافته» اند صرفاً برای روانکاوان کار می تراشند. زیرا با هیچ عمل شهودی نمی توان ادعا کرد که حقیقتی درباره ی امر واقع را کشف کرده ایم جز آنکه برآیند قضایا و احکام معتبر باشد. و تمام این قضایا باید الحاق به نظام قضایای تجربی مبتنی بر علم شوند.

---

<sup>i</sup> God-Talk is evidently nonsense

<sup>ii</sup> A.J. Ayer

<sup>iii</sup> در ترجمه معادل (god) معبود/آفریننده و معادل (God) خدا قرار گرفته است.

<sup>iv</sup> اشاره به اصل امتناع تناقض.

<sup>v</sup> خدای بنی اسرائیل.